

## دوگانگی فرهنگی

چرا ما ایرانیان بیش از همه ی دیگر مردم جهان دچار تنش و دوگانگی هستیم؟؟  
- شعر من آینه ی تاریخ ایران است !  
شعر من غننامه ی بیداد انسان است!  
ای نشسته بر سیه خاک پریشانی ،  
ای پلاکش نسل ایرانی ،  
ارمغانم را پذیرا شو!  
شعر من آینه ی رنج است ،  
رنج و درد قوم ایرانی!  
خانه رفته ، خانمان رفته ،  
وطن رفته ، امید و آرمان رفته ،  
زدل مستانه عشق دلستان رفته ،  
زتن توش و توان رفته ،  
زاوراق کتاب زندگی نام و نشان رفته ،  
نه سر باقی ، نه سودایی !  
نه جان باقی نه پروایی!  
شعر من گلگشت باغ مهریانی نیست !  
شعر من تاراج باورهای انسانی است!  
شعر من سیر بهشت جاودانی نیست ،  
شعر من کابوس آیین مسلمانی است!  
شعر من آینه ی اشک است،  
اشک آن طفل رها در کوچه و بازار !  
مادرش آواره ی غربت  
پدر مقتول آتشبار دژخیمان!  
شعر من آینه ی آه است ،  
آه آشناک یک مادر  
بر سر نعش به خون آغشته ی فرزند!  
شعر من تومار دردانگیز عمر مردمی محکوم و مظلوم است !  
شعر من تصویر جمعی مرتد فرهنگ سوز آدمی خوا راست !  
شعر من نقش نگاه ملتی افتاده در زندان تزویر است !  
شعر من آیات هستی سوز موجی واعظان مردم آزار است !  
شعر من سیمای مهر آریایی نیست،  
شعر من منظومه ی نیرنگ و تلبیس است !  
شعر من نور جمال کبریایی نیست ،  
شعر من تندیس نا هنجار ابلیس است !  
شعر من آینه ی مکر است:  
مکر زاهد در حریم حق !  
مکرواعظ بر سر منبر ،  
مکر عابد پای یک محراب ،  
مکر اغواگر امام شرع،  
مکر سوداگر فقیه شهر!  
شعر من گلبانگ شهر پارسایی نیست،  
شعر من بانگ نکوهشهای وجدان است !  
شعر من آوای ملک آشنایی نیست ،  
شعر من فریاد پیروزی شیطان است !  
شعر من آینه ی پیکار با دیو است :  
دیو انسانخوار یغماگر،  
دیو ایمانسوز ویرانگر!  
شعر من آینه ی پند است ،  
پند دلهای غمین آرزومند است !  
ای نهاده سر به دامان پیشیمانی ،  
ای سپرده دل به افسونها ی شیطانی،

حاصل درماندگی ، سرگشتگی ، افتادگی ، این است :  
یا زجا برخیز ،  
مهر ایران را به جان آمیز ،  
در ره آزادگی بستیز ،  
خون ضحاکان به آتش ریز!  
یا به ننگ بندگی روکن ،  
با کمندبندگی خو کن ،  
جاودان در سوگ و ماتم باش ،  
تا ابد رسوای عالم باش

دوستان گرامی درود بر شما، این چامه ی سراسر درد و دریغ، و سرشار از مهر به ایران اهورایی، از ایرانیار گرامی کدبان امیر حسین شاهین بود. من پیشتر نیز چامه های شورانگیزی از این سخنسرای ایران پرست را به شما یاران خوب ایران ارمغان کرده بودم، امیدوارم این چکامه ی پر شور نیز بر دلها ی شما بنشیند و به خواب فرورفتگان را به ستیز با ایران ویرانگران تبهکار بر انگیزد. ایدون باد و ایدون تر باد .

درود می فرستم به امیر حسین شاهین ، و درود می فرستم به شما کدبان حسن اعتمادی و همکارانتان، و بهترین درودهایم را به شما شنوندگان این سدا و خوانندگان این جستار پیشکش می کنم .

پیش از آغاز سخن بایسته می دانم که پیام همدردی خود و همه ی همکاران و هموندان بنیاد فرهنگ ایران را به خانواده ی گرامی و دوستان و هم اندیشان زنده یاد اکبر محمدی و به همه ی آزاده زنان و دلیرمردان ایرانی پیشکش کنم .  
اکبر محمدی سرو آزاده ای از تیار مردان شاهنامه بود که دلیرانه در برابر اهریمنی رایات حکومت اسلامی ایستاد و پس از هفت سال شکنجه و آزار ، سر انجام بدست دژخیمان ایران ستیز کشته شد.

بیشک نام و یاد این سرباز دلاور میهن اهورایی، در تاریخ مبارزه ی مردم ایران برای رهایی از چنگال دیو سیاه اسلام جاودانه خواهد ماند .

من از سوی خود و از سوی همه ی یاران و همکارانم در بنیاد فرهنگ ایران از دست رفتن این راد مرد رزمنده را به همه ی رزمندگان ایرانی و به همه ی ایران پرستانی که خواهان رهایی از چنگال مرگبار ضحاکیان زمانه اند دلدار می دهم .  
روانش شاد و نامش جاودانه باد.

ملت ایران اینهمه ستمکاری را بر ستمکاران سیه دل نه می بخشد و نه فراموش می کند . خوب است که اکبر گنجی و آموزگاران تبهکارش این سخن را بشنوند و بگوش بیاویزند.

من در اینجا یاد آوری یک نکته را بایسته می دانم و آن اینکه فرهنگ ایران فرهنگ سوگواری نیست، ما به هنگام از دست دادن پهلوانانمان گریه و زاری نمی کنیم، اکبر محمدی نه نخستین رزمنده ای بود که از دست دادیم و نه واپسین آنها خواهد بود.

اگر عاشورا را نماد جنگی نا برابر بدانیم در این بیست و هفت سال گذشته هر روز ما عاشورایی بوده است . با این دگرگونی که آنان سالی یکبار در عزای حسین ، که بدست عموزادگان خودش برای دست یافتن به زن و زیور زور کشته شد شیون می کنند و ما هر روز جانهای ارجمندی را برای رهایی میهن اهورایی از چنگال دژخیمان سیه پوش ارمغان می کنیم، اکبر محمدی از میان ما رفت ولی هریک از ما اکبر هایی هستیم که که جای خالی او را پر خواهیم کرد .

من بنام یک پدر از فرزندان جوان خود می خواهم که رزم پیروزگر اکبر محمدی را رنگ سوگواری نزنند، اکبر محمدی با گامهای استوار پذیرای مرگ شد تا زندگی و آزادی را برای ما و فرزندان ما ارمغان آورد، نباید برای چنین پهلوانی سوگواری کرد ، برای او باید شبیورها و تیبره ها را به سدا در آورد، باید یادش را گرامی و راهش را تا پای جان ادامه داد. باید بر سر تازی پرستان خروش بر کشید که ملت ایران اینهمه ستمکاری و نامردمی را بر شما تازی پرستان تبهکار نه می بخشد و نه فراموش می کند . فرهنگ ایران فرهنگ انتقام جویی و کینه توزی نیست ، ولی فرهنگ دادگستری و داد خواهی هست ، ما داد همه ی فرزندان ایران را ... داد همه ی زنانی را که در زندانها به آنها دست یازی کردید ، داد همه ی دخترانی را که در کشورهای عربی به روسپیگری فروختید ، داد همه ی برادرانی را که به شلیک تیر خلاص در مغز برادر واداشتید ... داد همه ی مادران و پدران داغ دیده را که نگذاشتید حتی به پیکر بیجان فرزندان خود دست یابند از شما پتیارگان ایران ویرانگر خواهیم ستاند ، شما بمانید و این سخنان را بیاد داشته باشید و به اهریمنی رایات خود همچنان ادامه دهید، ولی این بدانید که درب همیشه بر این پاشنه نخواهد چرخید!!

رستم و رویینه تن اسفندیار  
کز بسی خلق است دنیا یادگار

اینکه در شهنامه ها آورده اند  
تا بدانند این خداوندان ملک

تا شما تبهکاران سیه دل بدانید که چراغ عمرتان در گذرگاه باد است و بزودی در دادگاهها ی مردمی باید پاسخگوی اینهمه ستمبارگیهای خود باشید.

در هفته ی گذشته این همانی سخنان فریبنده ی اکبر گنجی و روح الله خمینی را نشان دادم ، امروز می خواهم به ادامه ی سخن دو هفته پیش پردازم که « چرا ما ایرانیان بیش از همه ی دیگر مردم جهان دچار تنش و دوگانگی هستیم؟؟ » در آن گفتار اشاره کردم که ما ایرانیان از دو فرهنگ ناهمساز بهره می بریم، یکی فرهنگ ایران که بنیادش برشالوده های راستی- راستکرداری - پیمانداری- شادی پراکنی- مهرگستری - میهن پرستی - کار و کوشش برای بهسازی جهان، پاسداری از آب و خاک و گیاه و جانور، و ستایش جان است .

و دیگری فرهنگ اسلامی است که بنیادش بر شالوده های خرافه باوری-- افسانه پردازی- پشت کردن به ارزشهای اینجهانی و رویکرد به ارزشهای آنجهانی!! دشمنی و ستیز با کسانی که مانند ما نمی اندیشند، دژ منشی و آدمکشی برای رسیدن به بهشت و در آغوش کشیدن حوروغلمان، خوار شمردن جان، بی ارزش شمردن آب و خاک و گیاه و جانور، پشت کردن به ارزش های میهنی ، و سر انجام دروغ و نیرنگ و فریب و ستم با رگی است.

در آن گفتار یاد آوری کردم که ایرانیان به درازای چندین سده در برابر یورش خانمانسوز تازیان پایداری کردند و از پذیرفتن آیین واپسگرای آن بیابانگردان بی فرهنگ سر برتافتند، ولی پس از گذشت یکی دو سده و گذر از دریاها ی خون سرانجام سپر افکندند و به پذیرش اسلام و فرمانروایی تازیان تن سپردند، ولی هرگز از ریشه های فرهنگی خود نبریدند، تخم فرهنگ ایران در تاریکترین لایه های روان ایرانیان بجا ماند تا در زمان دیگری همچو سیمرغ از خاکستر خود برخیزد. اسلام با همه ی خشونتی که در درازای چندین سده به کار گرفت نتوانست فرهنگ ایران را یکسره از میان بردارد، پس ناگزیر با آن بهم آمیخت. از آمیزش این دو فرهنگ ناسازگار، فرهنگ سومی پدید آمد که نه این بود و نه آن، و هم این بود و هم آن، این دوگانگی فرهنگی، تنش بد هنجاری در روان ما ایرانیان پدید آورد که سر چشمه ی همه ی فریب ها و نیرنگ ها و دو دوزه بازیها و دورویی ها و دروغگوییها و فریب دادن ها و فریب خوردنها گردید، چنین تنشی را نه تنها در گفتار و کردار توده ی مردم ایران بلکه در سروده ها و نوشته های فرزندان و بینشوران بزرگ نام ایرانی هم به فراوانی می توان دید و رگه های این دوگانگی را پی گرفت، برای نمونه سعدی در سر آغاز گلستانش، می گوید :

ای کریمی کز خزانه ی غیب گیر و ترسا وظیفه خور داری  
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری

این اندیشه بیگمان برخاسته از فرهنگ اسلام است و هیچ پیوندی با فرهنگ ایران ندارد، آیه هایی را که در زیر می آورم خاستگاه جهان بینی سعدی را بخوبی نشان می دهند :

آیه نوزدهم از سوره ی آل عمران می گوید:  
همانا دین پسندیده نزد خدا دین اسلام است...

و آیه ۸۵ همان سوره می گوید:

هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است... نخستین زیان برگزیدن دینی غیر از اسلام این است که آدمی « دشمن خدا» شمرده می شود و می دانیم که پاد افره « محاربه با خدا» مرگ است!!

در آیه ی ۸۹ سوره ی نساء می گوید: کافران ( بخوانید نا مسلمانان) را هر کجا یافتید بکشید و از آنها نیاید یاور و دوستی برگزینید. این بخش دیگری از آن زیبایی است که از گزینش دینی غیر از اسلام بهره ی آدم می شود!! بنا براین آنانی که حزب الله لبنان و حکومت جمهوری اسلامی ایران را برای آدم ربایی و کلوخ اندازی و موشک پرانی به خانه ی همسایه، و جنگ افروزی در خاور میانه نکوهش می کنند بهتر است بجای آنها این یهودیان و مردم نا مسلمان اسرائیل را نکوهش کنند!! که چرا از کشتار بنی قریظه و دیگر تبارهای یهود در مدینه پند نمی گیرند و اسلام نمی آورند!! آنهمه خون که به دست علی و یارانش در مدینه از آنان ریخته شد بس نبود؟؟ پس چرا پند نمی گیرند؟؟ چرا مسلمان نمی شوند اینها!! تا هم توده ایها و دار و دسته ی کمونیستها را از رنج نوشتن اینهمه سوگ نامه در سوگ برو بچه های بیگناه فلسطین و حزب الله رهایی بخشند!! و هم دولت های حقوق بشری اروپا و بویژه انگلستان را به کام دل برسازند!! و هم از اینهمه آدمکشی و آدم ربایی جلوگیری کنند!!

آن روز امیر المومنین با ذلفقار خون چکانش تخم یهود را از مدینه برداشت، و امروز فرزندان خلف امیر امومنین آمده اند تا با بمب های اتمی تخم یهود را از روی زمین بردارند ، بنا براین خوب است تا دیر نشده اسلام بیاورند تا هم دنیا را داشته باشند هم آخرت را!!!

در آیه ۱۴ سوره ی توبه می گوید: ای اهل ایمان با کافران « دستکم با همین یهودیان » به کار زار بر خیزید تا الله آنان را



بدست شما عذاب و خوار گرداند. البته اگر هم کشته شدید غمی نیست؛ چرا که هفتاد و دو حوری همیشه باکره ی سیه چشم حریر پوشیده، با جامهای پر از شراب ظهور چشم براه شما بر تخت های بهشت لمیده اند!!

در آیه ی ۱۲ سوره ی انفال می گوید:

همانا من ترس در دل کافران می اندازم شما گردنهایشان را بزنید و همه انگشتانشان را قطع کنید... در میان الاهان دین های ابراهیمی « الله » از همه دیگر همتایان خود بهتر و کار آمد تر است!! او مومنانش را هر گز تنها نمی گذارد... همه ی توش و توان خود در کنار مومنان می ایستد و به آنان یاری می رساند!!... پیشاپیش مومنان با کافران می جنگد!!... فرشتگانش را به یاری مسلمانان می فرستد تا زمین را به خون کافران رنگین کنند!!... سنگهای آسمانی بر سر نا مسلمانان فرو می ریزد!!... ترس در دل کافران می اندازد تا مسلمانان سر از تن هاشان جدا کنند و دست و پایشان را وارون یکدیگر ببرند و انگشتانشان را قطع کنند، تا هم مومنان سرانجام نیک پیدا کنند و هم « الله » از دیدن آنهمه خون اندکی خرسندی کند!!... برای « الله » هیچ کاری پسندیده تر از بریدن گردن و قطع کردن دست و پا و بریدن انگشتان نیست!!... اگر مسلمانان و مومنان کارایی بسنده برای کشتار های بزرگ نداشته باشند، آنگاه خود الله دست بکار می شود!!... توفان به راه می اندازد و زمین را تا چکاد بالاترین کوهها به زیر آب فرو می برد!!... نغمه ی شادمانی را از روی زمین برمی دارد!!... شهر های بزرگ را به آتش می کشد!!... زمین لرزه پدید می آورد تا مردم ( بویژه روستا نشینان کم توان را ) از روی زمین بردارد!!... بیماری و مرگ های نا بهنگام می فرستد!!... در تبهکاری و ویرانگری آنچنان زور آور است که بزرگترین تبهکاران تاریخ از اسکندر گجستک گرفته تا اتیلای خونخوار و چنگیز خان مغول و محمود غزنوی و حجاج ابن یوسف و امیر تیمور لنگ و هیتلرفاشیست و استالین آدمخوار به گرد پایش هم نمی رسند، او افزون بر کشتن و بریدن و سوزاندن و ویران کردن در این جهان، در آن جهان هم جهنمی برپا کرده است که با شنیدن نامش لرزه بر اندام کافران می افتد!!... اگر هم خدای ناکرده روزی روزگاری همه کارها به سامان شد و دیگر جنگی در میان نبود آنگاه باید با خون جانداران دیگر سرخوشی او را فراهم کرد!! چنانچه در آیه ی بیست و دوم از سوره ی حج می فرماید: کشتن شتران فریه را از شعائر حج مقرر داشتیم، پس هنگام ذبح بر پایاستاده نام الله را یاد کنید، چون پهلویش بزمین افتد سرش را ببرید... بیهوده نیست که دکتر حسین الهی قمشه ای اینهمه در اینجا و آنجا از عشق به الله سخن پراکنی می کند!! عشق تنها زمانی ارزش دارد که آدم عاشق الله بشود!! وگرنه زن که ارزش عاشق شدن ندارد!! کدام مسلمان مومن را دیده اید که عاشق زنی شده باشد!! در جایی که بشود دخترکان شش هفت ساله را چهار تا چهارتا به بستر کشید چرا باید عاشق زن شد!!

در آیه ۴ سوره ی محمد می گوید:

چون با کافران رو برو شوید باید آنها را گردن بزنید. هر چه باشد گردن زدن و گردنه زدن بهتر از ساز زدن است!! حکیم حسین الهی قمشه ای هم که می خواهد از راه نقاشی و موسیقی به الله برسد بهتر است بجای پرسه زدن در تالارهای بزرگ هنری، و رفتن به کنسرت های بزرگ « با پول شنوندگان خوش باور خود » به حزب الله لبنان بپیوندند و چند تایی از این یهودیان کافرو نجس و مشرک را گردن بزنند!! و بدانند که الله یار و یاور گردنه زنها و گردن زنها است!! نه پیانو زنها و ویلون زنها روی پشت بام!!

در آیه ۲۸ سوره ی توبه می گوید:

ای کسانی که ایمان آورده اید محققا بدانید که مشرکان نجس و پلیدند... بنا براین هر اندازه هم که این مسیحیان و یهودیان مشرک، پاک کننده های خوشبو بسازند و پیاپی تن شویی کنند راه بجایی نخواهند برد، این مسلمانان مومن اند که سر و گردنشان هر اندازه نا پاک تر، نماز و روزه شان مقبول تر خواهد بود!!

در آیه ی ۲۹ همان سوره می گوید:

ای اهل ایمان باهر که از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند. بیچاره سعدی راست می گفت که این دشمنان الله دارند از خزانه ی غیب وظیفه می خورند!! خوب است که مسلمانان درب این بیت المال مسلمین را به روی گبران و ترسایان ببندند!! بدتر از همه اینکه بتازگی یهودیان هم به جرگه وظیفه خوارن درآمده و جا را بر مسلمانان تنگ تر کرده اند!! چرا باید اینها از بیت المال مسلمین بخورند!! وظیفه خواری تنها شایسته ی مسلمانان است که هم جهاد می کنند!! هم مشرکان و کافران را می کشند... هم زنان و دختران کافران را به روسپیگری در بازارهای برده فروشان جهان می فروشند... هم با زنان و دختران مشرکان نجس در برابر چشمان شوهران و پدرانشان به نوبت همخوابگی می کنند... هم پسر بچه های کافران را اخته می کنند و برای فرونشاندن برخی از نیازهای جنسی مسلمانان فرادست حاجیان می مکه گذارند... هم با سرهای بریده ی کافران پایه های دیگ می سازند... هم دارش و دسترنج مشرکان کافر را به نام انفال « غنائم » از جنگشان می ربایند!! و اگر نتوانستند برپایند « مصادره می کنند »!! هم تقیه می کنند!! هم بدستاویر امر به معروف و نهی از منکر به پنهانی ترین بخش زندگی مردم دستبازی می کنند!! هم در زندانها پوست از سر زندانیان کافر و ملحد می کنند... شکنجه می کنند... با زنان آبهستن کافر به نوبت همخوابگی می کنند... زندانیان را گاه تک تک و گاه هزار هزار می کشند... برادر را به شلیک کردن تیر خلاص بر مغز برادر وامی دارند... دگر اندیشان را در درون و بیرون از مرزهای کشور اسلامی ترور می کنند!! پروانه ی سوگواری به بازماندگان کافران کشته شده در زندانها ی اسلامی نمی دهند... و شادی در پی شادی و جشنی در پی جشن برای الله فراهم می آورند!!...

گبران و ترسایان که این کارها را نمی کنند!! چرا باید اینها وظیفه خور باشند؟؟ اینها مفت خورند!! و باید بجای وظیفه خواری داغ بر دستانتان گذاشت ( تا آدم بشوند اینها!!) همچنان که حضرت امیرالمومنین « سرور آزادگان جهان » دست عقیل برادر نابینای خود را که نتوانسته بود کسی را بکشد با آهن گداخته سوزانید!!... « ماهویه ی سوری » (مرزبان مرو) یزد گرد سوم پادشاه ساسانی راکشت و برای دریافت پاداش به کوفه آمد، امیر المومنین به دهقانان خراسان فرمائی نوشت که همگی باید جزیه و مالیات خود را به این زشتخوی بی آبرو بپردازند!! اگر عقیل هم بجای اینکه با چشمان نابینا درگوشه ای بنشیند و کاری نکند، می رفت چند تن از این ایرانیان گبر و آتش پرست را می کشت!!، امیرالمومنین به دهقانان گیلان و مازندران هم فرمائی می نوشت که همگی باید جزیه و مالیات و برنج های دمسپاه خود را به عقیل بپردازند!! ولی کسی که دستش به خون آلوده نگردیده باید آن دست را با آهن گداخته بسوزانند تا بداند که بیت المال مسلمین تنها از آن راهزنان و آدمکشان است نه نابینایان بیکاره!! عقیل فراموش کرده بود که امیر المومنین عمرابن خطاب در نامه ای به عمرو عاص که برای غارت و چپاول به مصر رفته بود نوشت: « از بنده خدا عمر؛ امیر مومنان؛ به عمرو عاص: سلام برتو؛ ای عمرو؛ به جان خودم سوگند که اگر من و همراهانم از گرسنگی بمیریم؛ تو و همراهانت که سیر هستید هیچ نگران نمی شوید؛ چرا غنیمت نمی فرستی!! بداد برس؛ بداد برس؛ بداد برس.»

و عمرو عاص در پاسخ نوشت « به بنده خدا امیر مومنان از بنده خدا عمرو عاص: واما بعد؛ لبیک لبیک؛ کاروانی از خوار بار برایت فرستادم که آغازش نزد تو و پایانش نزد من است!!!) .

این بیت المال که با کار و کوشش بدست نیامده بود که عقیل می خواست بدون کشتن کسی از آن بهره مند شود!! بیچاره سعد ابی وقاص و خالد ابن ولید و یزید ابن مهلب و زیاد ابن ابیه « فرماندار علی در فارس » و ابو موسی « سپه سالار علی در سرکوبی مردم ری » برای گرد آوری آنهمه زرو سیم و سنگ های بهادر و فرش های گرانبها در بیت المال مسلمین، چه رنجهایی کشیدند و چه خونهایی که در ایران بر زمین ریختند!! و چه آسیباهایی که با خون ایرانیان به راه انداختند!!، مگر می شود به این آسانی هر که از راه رسید وظیفه خور این بیت المال باشد؟؟ سعدی بیچاره راست می گوید، اگر عقیل که برادر نابینای امیر المومنین بود از بیت المال جز آهن گداخته بهره نبرد، چرا باید این گبران و ترسایان که چشم هم دارند وظیفه خور « الله کریم » باشند!!!

بنا بر این من به همه ی همکیشان گبر و ترسا و یهودی و هندو و بت پرست و خداناشناس خود پیشنهاد می کنم که هر چه زود تر برای بهره برداری از بیت المال مسلمین و غارت و چپاول دارش و دسترنج دیگران مسلمان بشوند و به الله و روز قیامت ایمان بیاورند و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام بدانند، این کار بهتر از آن است که با تواضع و خواری به آنان جزیه بپردازند، یا سر خود را بباد دهند و بر زنان و کودکانشان در بازار های برده فروشان جهان چوب حراج کوبیده بشود!! به یهودیان هم پیشنهاد می کنم که بجای تارو مار کردن برادران حزب الله در لبنان به پذیرش اسلام تن در دهند و خود را برای همیشه از این گرفتاری رها سازند وگرنه سر و کارشان در این دنیا با برادران حزب الله و در آن دنیا با خازنان جهنم خواهد بود چنانچه

در آیه ی ۳۹ سوره ی بقره می فرماید: آنان که تکذیب آیات ما کردند کافر و اهل دوزخ اند.

و در آیه ی های ۹ و ۱۰ سوره ی مانده می فرماید: الله به آنان که ایمان آوردند وعده ی آمرزش و اجر عظیم فرموده است و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اهل جهنم خواهند بود...

بنابراین آنان که مانند شیخ سعدی شیرازی به اسلام ایمان آورده اند باید شادمان باشند که الله به آنان وعده ی آمرزش و اجر عظیم فرموده است، این اجر عظیم همان بهشتی است که: زیر درختانش نهر ها جاری است... که در آنجا بهشتیان را به زیورهای زرین بیاریند و لباسهای حریر و دیبا بپوشانند تا بر تخت های عاج تکیه زنند و میوه ها ی گوناگون تناول بفرمایند و با حوریان سیه چشم در سایه ی درختان بهشت به عشقبازی بپردازند... در این هنگام پسرهای نوجوان با جام شراب طهور پیرامونشان بگردند... در پرمشان حوران زیبا چشمی بیابند که در سپیدی و لطافت بیضه ی مکنونند... و بر آن مومنان کاسه های زرین و کوزه های بلورین مملو از انواع طعام لذیذ و شراب طهور بگردانند... و در آنجا هر اندازه میل به شهوترانی داشته باشند می توانند با حوریان زیبا چشم که پوستشان از حریر هم نازک تر است جفت شوند... نه تنها با این حوریان سیه چشم بلکه با پسرانی مانند لولو مکنون که آنها هم در خدمتشان خواهند بود... در آنجا چشمه ای است که سلسبیلش نامند و شرابی که طعمش مانند زنجبیل است!! و پسرانی زیبا که تا ابد نوجوان بمانند... باغها و تاکستانها و دختران زیبا و پسران همیشه جوان همه ی اینها برای مردان مسلمان میها است...

اینها که خواندم همه از آیه های قران بود... الله نه تنها مکارترین مکاران است، بلکه در فراهم کرن بساط عیش و عشرت هم دست کازینو داران بزرگ جهان را از پشت بسته است!!.. چنین است که من همگان را به پذیرفتن اسلام و خوشباشی در این لاس وگاس آسمانی فرا می خوانم!! وگرنه همگی مانند گبران و ترسایان و یهودیان و بوداییان و هندویان و بیخدایان و دیگرنا مسلمانان به آتش دوزخ افکنده خواهند شد جایی که:

هر چه پوست تن آنان بسوزد پوست دیگری بجایش برود... آبی که می نوشند پلید و چرکین است... مرگ از همه جهت بر



آنان روی آورد و لی به فیض و رحمت الهی !! هرگز نخواهند مرد!!.. برای کافران لباسی از آتش دوزخ بقامت بریده اند و بر سر آنان آب سوزان حمیم جهنم خواهند ریخت... تا پوست بدنشان و آنچه در درون آنهاست به آن آب سوزان گداخته شود... و گرزهای گران و عمودهای آهنین بر سر آنها کوبیده خواهد شد... در آنجا درختی هست بنام درخت زقوم که میوه اش گویی سر های شیاطین است... اهل دوزخ که گبران و ترسایان باشند از این درخت آنقدر می خورند که شکمهایشان پر شود... پس از خوردن از آن درخت زقوم شرابی آمیخته از حمیم سوزان خواهند خورد با چنان عطشی که شتران تشنه آب نوشند... آن غذا در شکم هاشان چون مس گداخته می جوشد.. پس از آن آب جوشان بر سرشان خواهند ریخت... هرگز در آنجا قطره ای آب سرد و شراب طهور نیاشامند مگر آبی پلید و سوزانی که حمیم و گنداب جهنم است بانها دهند زیرا آنها به روز قیامت پاور نداشتند و آیات الله را از فرط جهالت تکذیب کردند... شراره آن دوزخ از دوزخیان هیچ باقی نگذارد و همه را بسوزد و محو گرداند... بر آن آتش «نوزده تن» فرشته ی عذاب موکلند و الله خازنان دوزخ را غیر از فرشتگان عذاب قرار نداد و عدد آنها را جز برای فتنه و محنت کفار «نوزده» نگردانید تا اینکه اهل کتاب هم یقین کنند که ذکر این عدد مطابق تورات و انجیل والبته به وحی الله است تا دیگر در دل اهل کتاب و مومنان به اسلام هیچ شک و ربیبی نماند و کافران نیز به طعنه نگویند خدا از این مثل که شماره ی فرشتگان عذاب را «نوزده» قرار داده بود چه منظور داشت ... از اینجا دانسته می شود که چرا شماره نوزده نزد مسلمانان و بهاییان مقدس است !! البته و ارون گفته ی قران نه در تورات و نه در انجیل هیچ سخنی از این نوزده فرشته ی عذاب در میان نیست!! چنین پیدا است که سلمان پارسی در اینجا متر نکرده پاره کرده است!!

اینها که گفتیم آیاتی از قران و گوشه هایی از فرهنگ اسلام ناب محمدی بودند که سعدی شیرازی در زیر هنایش چنین فرهنگی است که می گوید :

ای کریمی کز خزانه ی غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری  
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری

ولی همین سعدی در جای دیگری که زیر هنایش فرهنگ ایران جا گرفته و از سرچشمه های فرهنگ مهر گستر ایران مایه می گیرد می گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش زیک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

کسی که در آنجا گبر و ترسا را ( دشمنان خدا و بسیار سزاوار کشته شدن و گردن زدن و دست و پا بریدن!! ) می دانست ، در اینجا همه ی مردم جهان، از گبر و ترسا و یهودی گرفته تا هندو و بت پرست و بودایی و بی دین و سگ پرست و گاو پرست را همونان یکدیگر، و پدیدآمده از یک گوهر به شمار می آورد و در این راستا تا به آنجا پیش می تازد که اگر از محنتی که مسلمانان بر نا مسلمانان روا می دارند غم به دل راه ندهی « نشاید که نامت نهند آدمی» !! چنین اندیشه ای بیگمان از فرهنگ ایران مایه می گیرد که «جان» را مقدس می شمارد و شمشیر در دست گروهی نمی گذارد تا گروه دیگر را گردن بزنند و زمین را از خونشان رنگین کنند.

اشو زرتشت در بند یکم سرود بیست و هشتم یسنا می فرماید:

اینک،  
ای مزدای مینوی پاک نیکی افزا،  
در آغاز،  
با دستهای برافراشته و خواهان خوشنودی  
به تو نماز می آورم.  
باشد که  
با همه ی کردار های پاک و راست،  
که با خرد و اندیشه ی نیک انجام گیرد ،  
روان آفرینش را خشنود سازم.

در اینجا چنانچه بروشنی دیده می شود سخن از مومنین و کافرین و مشرکین و گبر و ترسا و یهودی در میان نیست، زرتشت می خواهد با خرد و اندیشه ی نیک « روان آفرینش را خشنود سازد » ، یعنی نه تنها مومنین و کافرین و مشرکین، بلکه دامنه ی خوشنودی را تا به آب و خاک و گیاه و جانور نیز برساند، و اینهمه از راه شمشیر و سر نیزه و خون بدست آمدنی نیست ، آرمانهای بزرگ کار ابزار بزرگ می خواهند، پس باید در پی بهترین ها بود، و « بهترین » همان خرد و اندیشه ی نیک است که زرتشت بزرگ پیشنهاد می کند و ما را به خرد ورزی و نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری بر می انگیزد.

در بند چهارم همان سرود می گوید :

من روانم را با اندیشه ی نیک،  
به سرای سرود جای خواهم داد  
وتا تاب و توان دارم،  
به مردمان می آموزم که  
در راه راستی بکوشند.  
در اینجا هم سخن از « مردمان » در میان است نه از یک گروه ویژه .  
و در بند پنجم می گوید:  
ای راستی ،  
کی ترا خواهم دید؟  
ای اندیشه ی نیک،  
کی با دانایی ترا درخواهم یافت؟  
و ای اهورای توانا،  
کی به تو راه خواهم برد؟  
و کی آوای درونی مزدایی را خواهم شنید ؟  
باشد که،  
با مهین پیام اندیشه انگیز بر زبان،  
به گمراهان راه بنمایم.

این بنیانگزار فرهنگ و آرمانشهر ایرانی می خواهد بیماری « راستی » و « اندیشه ی نیک » و « اهورای توانا » پا به میدان جهان بگذارد و «به گمراهان راه بنماید»... نه شمشیری درکار است و نه فشاری در میان؛ نه هراسی ازدوزخ سوزان، و نه وعده ی حور و غلمان، آنچه هست مهری است به ژرفای دریا ، به گستره ی آسمان، به بلندای خورشید، به استواری البرز ، به سرشاری آبهای جهان، به نازکی شبنم و به پایداری کوه به همه ی آنچه که در پیرامون او است ، از آب و خاک و گیاه و جانور، تا گبر و ترسا و یهودی و مسلمان و بت پرست. زرتشت می خواهد به همه ی ما ره گم کردگان بیاموزاند که چگونه می توانیم از راه خرد و اندیشه ی نیک در کنار یکدیگر زندگی کنیم و در بنا کردن خانمان و روستا و شهر و کشوری آباد بکوشیم.

در گستره ی چنین فرهنگی بود که کوروش بزرگ هنگامی که با سپاهیان بی شمار خود بر بابلیان چیره می گردد آنان را به پذیرش دین خود وانی داد ، او بیاری دردمندان می شتابد تا اسیرانشان را از بند رهایی بخشد ، خانه های افتاده شان را از نو بنا کند و دلهای شکسته شان را آرامش ببخشد و « روان آفرینش را خوشنود سازد.»

در گستره ی چنین فرهنگی است که داریوش بزرگ در سنگ نگاره ی بیستون می نویسد : اهورا مزدا خدای بزرگی است که این زمین آفرید ، که آن آسمان آفرید ، که مردم آفرید و شادی را برای مردم آفرید.

در گستره ی این فرهنگ است که شیخ ابولحسن خرقانی بر در خانقاه خود می نویسد: هر که در این سرا آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید؛ چه آن را که به درگاه پاریتعالی به جان ارزد، البته بر خوان بولحسن به نان ارزد!!.  
در گستره ی این فرهنگ است که سخنسرای بزرگ ما فردوسی توسی می فرماید :

میازار موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است

و باز می گوید:

بیا تا جهان را به بد نسپریم      بکوشش همه دست نیکی دهیم  
نماند همی نیک و بد یادگار      همان به که نیکی بود پایدار

در گستره ی این فرهنگ است که حافظ شیرین سخن می گوید:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد      نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

و باز در گستره ی چنین فرهنگی است که همین شیخ سعدی که گبر و ترسا را دشمنان خود و الله می دانست هنگامی که در زیر پرتو پرفروغ آن جا می گیرد عاشقانه فریاد می کشد :

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از او است  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است

جادارد که در همین جا از شیخ بزرگوار خود پرسیم که شیخا : آیا تو می دانی درعالمی که اینچنین به آن دلباخته ای میلیونها سگهای گوناگون زندگی می کنند؟؟ آیا آن سگ ها هم در چنبره ی مهر تو به جهان جا دارند یا بیرون از آن چنبره اند؟؟ سعدی بیدرنگ خواهد گفت آری!! آن سگها هم در چنبره ی عشق من اند!! برای اینکه در فرهنگ ایران سگ دوست و یار و یاور مردمان بوده است ؛ سگانی که امروز خوار و بیمار و ناتوان و رانده شده در کوچه پس کوچه های کشور ما نگاه مهربانی را جستجو می کنند؛ در ایران پیش از اسلام از ارجمندی والایی برخوردار بودند، این اسلام بود که نه تنها بر گبر و ترسا و یهود و بت پرست ستم ورزید بلکه بر سگها نیز ستمی بزرگ روا داشت.

باز می پرسیم شیخا : آیا می دانی که بیشترین شمار مردم جهان همین گبران و ترسایان و یهودیان و هندویان و بوداییان و بت پرستان و سگ پرستان و گاو پرستان و مار پرستان و خورشید پرستان و بیخدایان اند، آیا هنوز هم عاشقانه چنین عالم پر از کافر و مشرک و نجس و گبر و ترسا را دوست می داری، بیشک شیخ روشن بین ما که هنوز زیر تابش فرهنگ ایران جا دارد بیدرنگ پاسخ خواهد داد: آری من همه ی این مردم را که آفریده های اهورا مزداوند دوست می دارم و کاری به کار باورهای دینی شان ندارم، همچنانکه زرتشت پاک هم همه ی مردم جهان را دوست می داشت و می کوشید تا همه ی نیکان و بدان جهان را بیاموزاند که چگونه بدستیاری خرد و اندیشه ی نیک، برابر راستی زندگی کنند و یکدیگر را نیازارند، همچنانکه که در بند دوم سرود سی و یکم یسنا می فرماید:

من ، چونان آموزگاری،  
که برگزیده ی مزدا است،  
به سوی شما می آیم،  
تا هر دو گروه را بیاموزانم،  
چگونه برابر راستی زندگی کنند

دریغ اما که چنین فرهنگ ورجاوند بنیادی با فرهنگ خشن و آدمی سوز بیابانگردان بهم آمیخت و تنشی در اندیشه و گفتار و کردار ما ایرانیان پدید آورد که در هیچیک از دیگر تبارهای مردمی دیده نمی شود.  
اگر زندگی بجا باشد در هفته های آینده نیز این گفتار را ادامه خواهیم داد.

پاینده ایران – هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>